

کرکس تیزبین

بازنویسی: حبیب یوسفزاده



- هر چی تو بگی!
- بهت می گم «زغن». چون تو خیلی بهت می یاد.
- باشه، قبول.
- چو کرکس بر دانه آمد فراز
گره شد بر او پای بند دراز
کرکس: آخ! آخ! انگار تله است! دیدی چه خاکی تو
سرم شد؟ زود باش بیا کاری بکن.
- کلاغ: اگه پیام نزدیک خودم هم می افتم توی تله.
کرکس: حق باتوئه. باید منتظر شکارچی بشم. لطفاً
بعد از من مراقب بچه هام باش. بهشون نگو باباشون
چه طوری مرد.
- کلاغ: من از یه چیز اصلاً سر در نمی یارم. حسابی
گیج شدم.
- کرکس: جناب زغن، بگو ببینم از چی سر در نمی یاری؟
کلاغ: نمی فهمم، تو که از اون فاصله یه دونه گندومو
دیدی، چه طور تله به این گندگی رو ندیدی؟!
زغن گفت: از آن دانه دیدن چه سود
چو بینایی دام خصمت نبود
کلاغ: باشه به من بگو زغن.
بذار این آخر عمری دلت خوش
باشه. کاش تو هم مثل من
شرط رو می باختی، اما زندگیتو
نمی باختی.
- حکایتی از بوستان سعدی
- کلاغ: چه طوری رفیق، لاشه ماشه تازه چی داری؟
کرکس: لاشه که تازه نمی شه. من اگه غذای تازه
بخورم، دل درد می گیرم!
کلاغ: خیلی خوبه با این سن و سال هنوز می تونی غذا
پیدا کنی. خوش به حالت.
کرکس: چی خیال کردی، چشمای من از چشم عقاب
هم تیزتره!
چنین گفت پیش زغن کرکسی
که نبود زمن دوربین تر کسی
کلاغ: دیگه داری خالی می بندی ها. اگه راست می گی،
بگو روی کوه های اون طرف دشت چی می بینی.
زغن گفت: از این در نشاید گذشت
بیا تا چه بینی در اطراف دشت
کرکس: جوجه! تو هنوز منو نشناختی. الان دارم
اون طرف دشت یه دونه گندم می بینم.
کلاغ: چه طور ممکنه؟ تا اون طرف دشت یه روز
راهه، باورم نمی شه.
کرکس: اگه باور نمی کنی بپر دنبالم بیا.
زغن را نماند از تعجب شکیب
ز بالا نهند سر در نشیب
کلاغ (در حال پرواز): اگه تو اون جا واقعاً یه گندم
دیده باشی، حاضرم اسمو عوض کنم.
- اسمتو چی می زاری؟

